

تکاشناسی

از : استاد محمود و محمد شاکر
ترجمه و تحقیق از : علی حجتی کرهانی

فصل جدیدی در اعجاز قرآن

(۲)

وهم اکنون مقتضی است به ترمیم مجدد «مشکله» برگردیم... دیدگاه خالی از شوائب، و منطق استوار و تجربه و آزمایش مکرر، همه و همه ما را به جداسازی مفهوم «اعجاز قرآن» از تشابهات و متعلقات آن، راهنمایی کرد، تا لب و چکیده آنرا که تنها اعجاز از ناحیه «نظم و بیان» می باشد، به ما بنمایاند. سپس با مساعدت استدلال به کادرسازی و تحدید صفات گروه مورد «تحدی قرآن» و ویژگیهای «لغت و زبان» ایشان پرداختیم... و بعد در سیر جستجوی «گواه و دلیل» بر خصائص مورد نظر، بناگاه «شعر جاهلی» را اندر یافتیم. بنابراین ریشه مشکله «اعجاز قرآن» آنطور که برادر «مالك» گمان کرده است و اکثریت پژوهشگرانی (که به نحوی از انحاء مسئله «اعجاز قرآن» را به بحث کشیده اند)، بدان سو گرایش یافته اند، تفسیر قرآن بر طبق «شیوه کهن» نیست، بلکه اساس این مشکله «شعر جاهلی» می باشد، آنسان که سزاوار است «عقل جدید» نیز با آن مواجه و روبرو گردد...

ولکن بر سر «شعر جاهلی» بلایای فراوانی آمده... و آخرین و بلیغ-ترین آن به فساد و افساد کشیده شده است...

آن «شیوه» ای را که «مارگیلوث» ابداع نمود تا اعتماد و اطمینان نسبت به آن را نابود ساخته و از بیخ و بن بر کند و چنین گمان برده شود که «شعر جاهلی» شعریست مشکوک و سند روایتی آن مورد تردید می باشد... و یا موضوعی است مربوط به بعد از اسلام^۱ (?)

و بالاخره این حیلۀ پنهانی که «مارگیلوث» و هواداران و کاهنان و ساحران وی^۲، مرتکب شدند و از مغلطه، سفسطه، قیاس باطل، نیرنگ و حيله و خیانت، انجام دادند آنچه را انجام دادند!! (تا آنجا که مستشرقی از جنس خود او یعنی «آربری» بدان گواهی داد؟)

در زیر دلائل و سبکهای وی برای منزلت و مقام «شعر جاهلی» در قبال شان «اعجاز قرآن»، ادراکی را پیچیده و کتمان نموده است که نه ادراکی صحیح و روشن و روشنگر، که ادراکی مبهم که برای عرب و اسلام ذلت و دشمنی و کینه توزی و درماندگی را به همراه داشت...

البته این مستشرق و طرفداران کهنۀ او نظر به خدعه و تقلبی که در «تشکیک» آنها وجود دارد از نظر شان و موقعیت پایین تر و کوچکتر از آن بودند که بتوانند فضای عظیمی را توسط «شیوه ای» که بنیان نهاده و پیمودند و دلائلی که اتهام واراقامه کردند، پر کنند، اما نظر به وسائل و زمینه هائی^۳ که در اختیار داشته و آنها را در مسیر پیشرفت و رخنه و نفوذ در

۱- یعنی مسلمانان و طرفداران قرآن آنرا جعل کرده اند؟ «مترجم».

۲- چونان کهنه و سحره فرعون... «مترجم»

۳- در اینجا مراد از وسائل و زمینه ها، عوامل و امکاناتی است که دستگاه گسترده استشراق صلیبی و اسپنهی به استعمار جهانی، در مسیر مبارزه با اسلام در کشورهای اسلامی و با مساعدت بی دریغ فرمانروایان خائن و زمامداران به ظاهر مسلمان، در اختیار مستشرقین قرار میداد؟... «مترجم»

۳-۲- منظور نویسنده هروجین نظریه انتحال شعر جاهلی و تبلیغ آن در دانشگاههای مصر از سوی نویسندگان و محققان عرب مانند طه حسین است، طه حسین پس از انتشار کتاب شعر جاهلی مورد تاخت و تاز مجامع مذهبی مصر قرار گرفت و محکوم شد و او را مجبور کردند تا بخشی از آن کتاب را حذف کند. «مترجم»

مجامع اسلامی مساعدت می نمود، امکان یافتند تا «مکر» خویش را در دانشگاه‌های ما رسوخ داده و نیز «عقل جدید» را در جهان اسلام تحت تأثیر همان «خدعه» قرار دهند ...



... آنگاه که «بذر فتنه»! کاشته شده و بالا می‌آمد، در همان روزها که من دانشجوی دانشگاه بودم... در همان هنگام که به محنت «شعر جاهلی» مبتلا گشتم... روزها در پی هم می‌آمد و می‌رفت... و چرخ ایام روزگار بر من می‌گشت... تا اینکه به آخرین نحوه استدلال بر «صحت شعر جاهلی» واقف گردیدم، آن هم نه تنها از طریق صحت روایت آن، بلکه از طریق دیگری که با مسئله «اعجاز قرآن» تناسب بیشتری دارد...

من به کنکاشهای خود پیرامون «شعر جاهلی» همچنان ادامه دادم... تا اینکه «ذات آن» را حامل دلائل ثبوت و صحت خود آن یافتیم، زیرا در ماهیت آن، قدرت خارق العاده‌ای پیرامون «بیان» برای من، کشف گردید... زمانیکه در نظر بگیریم که «شعر جاهلی» تنها علم فرید و ممتاز در «ادبیات عرب» نیست، بلکه کلیه «ادبیات ملل» قبل از اسلام و بعد از اسلام را نیز در بر می‌گیرد... و این «امتیاز و شاخص مطلق» بویژه فردیت و امتیاز در خصائص که آن را از همه اشعار بعد از خویش، حتی از اشعار خود عرب، ممتاز می‌سازد... و برای من از زیباییها، شگفتیها و شکوه‌های فراوان و بی‌حد و حصر آن، مکاشفاتی دست داد. همین به‌تنهایی می‌تواند برهانی کافی بر ثبوت و صحت «شعر جاهلی» باشد ...

همانطور که «عقل جدید» را مسئله «اعجاز قرآن» به خود مشغول داشته، مرا نیز به خود مشغول داشت، ولی «شعر جاهلی» و نیز «اصحاب آن» مدتهاست که اندیشه مرا بخود متوجه ساخته است ...

وبالآخره تجربه و آزمایش و پژوهش و کنکاش طولانی مرا به این «روشی» که پیمودم رهنمون گشت، تا اینکه برهانی کافی بر صحت و ثبوت «شعر جاهلی» در نزد من پدید آمد... پس اصحاب این شعر را که اینک

رفته و منقرض شده‌اند و اجسام آنان در خاک پراکنده گردیده است در این شعر، زندگانی دیدم که شب را به‌روز و روز را به‌شب می‌برند. مشاهده کردم که چگونه جوانان آنها به‌وسیله این شعر، نادانی و جهل خویش را زایل می‌سازند، کهنسالان آنان بوسیله آن، حکمت و دانش خویش را پربار می‌کنند. و دیدم خوشنود و رضایت‌مند ایشان سیمای خویش را منور می‌کند تا نور می‌دهد و خشمناک ایشان قیافه و شکش را تیره می‌سازد تا تاریکی زاید... و دیدم مرد و دوستش را، و مرد و صاحبش را، مرد و رانده شده و فراری را که هیچکس با او نیست... و نیز در این شعر سوار کاری را که براسب خویش نشسته و پیش می‌نازد، و پیاده‌ای را که برپاهای خود می‌رود...

گروهها و جمعیت‌هایی را از ابتدای پیدایش تا حضور فعلی، دیدم و غزل‌های عشاق آنان را شنیدم و ناز و کرشمه و خرامیدن دخترانشان را مشاهده کردم. و بالاخره آتشیهای افروخته آنان که گرمشان می‌کرد، مرا نیز آتش زد، و من گریه و شیون گریه‌کنندگان آنها را در حالیکه از شدت فراق جزع و فزع می‌کردند و می‌نالیدند، شنیدم. همه اینها را در خلال الفاظ این «شعر» دیدم، و شنیدم، حتی از لفظ این شعر راز رازدار و خلوص و صمیمیت درمانده، آه غمناک و اندوهگین، فریاد و نعره بیمناک و وحشت‌زده را یافتیم، تا آنجا که هم‌کنون نیز «اصحاب شعر جاهلی» در این شعر تبلور و تجسم یافته پیش چشم من حضور دارند، مثل اینکه حتی به اندازه یک چشم به هم زدن هم (طرفه العین)، منزلها و مدرسه‌ها و معهدهای ایشان را گم و فراموش نکرده‌ام.

مذهبهای آنان در روی زمین از چشم من پنهان نشده‌اند تا آن مرحله که برای من کشف گردید و هیچ چیز از آنچه را که آنها بدان چشم گشودند و برای ایشان عینیت یافت، از دید من مخفی نماید، و هر آنچه را که احساس نموده و یافتند، شنیدند و ادراک نمودند... و آنچه قیاس نموده و یا بطور عینی مشاهده کردند و بالاخره هیچ چیز از آنچه در این سرزمین که در تاریخ، بنام «جزیره العرب» معروف است و آیندگان با آنان زنده بودند،

(از طریق بررسی شعر جاهلی) از من پنهان نماند. آنچه را من از «خصائص و صفات شعر جاهلی» بدانها دست یازیدم، برای هر کسی که برای چنین شناختی عوامل متناسب را، منهای هر گونه اشتباه، سستی و افسردگی، در استخدام خویش درآورد، امکان پذیر است و این «شناخت» نخستین گام در مسیر پژوهش «شعر جاهلی» جاهلیت به شمار می رود، از آن جهت که ما از این راه امکان می یابیم تا خصائص منحصر بفرد و ممتاز این شعر را از هر شعری که پس از آن (از اشعار اهل اسلام) پدید آمده است، اندر یابیم. پس اگر این صحیح باشد (که در نزد من بدون هیچگونه تردیدی صحیح است)، لازم است تا این شعر مورد بررسی دقیق قرار گیرد... پژوهش ریشه داری که در آن:

اولا - قدرت بیان و نیروی تکلمی که اعراب عصر جاهلیت را از انتهای که پس از آنها پدید آمدند، ممتاز می سازد، مورد توجه و عنایت مجددانه قرار گیرد.

ثانیاً - اقسام کلام و انواع بیان متفاوتی که توانائی لغت جاهلیت آنها را دربر گرفته و طاقت حمل و ارائه آن را دارد، برداشت و استنباط شود... بنابراین هر گاه که مراتب مزبور برای ما به مرحله اکمال رسید، در این هنگام به این مرحله نزدیک خواهیم شد و امکان می یابیم تا در قرآنی که «بیان» آن، ایشان را ناتوان ساخت، خصیصه های این «بیان» ممتاز از «بیان بشر» را رسیدگی نموده و در معرض کاوش و تحقیق قرار دهیم...

در اینجا یادآوری یک مسئله خطیر، ضرور به نظر می رسد، و آن این است که گمان نرود که موضع پژوهش در «شعر جاهلی» عبارت است از شان معانی و مفاهیم که آنها را شعر مزبور دربر گرفته و یا غرضهایی که در قالب الفاظ آن بیان گردیده، و یا صورت هائی که شعر جاهلی را زیر پوشش خود قرار داده است و یا اینکه مقام، مقام بررسی «لغاتی» است که شعر یاد شده آنها را از حیث فصاحت و بلاغت و جاذبیت و گوارائی در استخدام گرفته ... نه، بلکه «موقف» موقفی است دور و درازتر، عمیقتر و پیچیده تر از اینها ...

این موقف عبارت است از تشخیص توانایی بر «بیان» و جداسازی اقسام این «بیان» با همه گونه‌گونی و تفاوتی که در آن وجود دارد... و نیز تشخیص چکیده و ویژگی‌های آن که به «لغت اهل جاهلیت» فرصت وزمینه می‌بخشد که به‌عنوان سرچشمه رفعت و اوج کلام - که از ریشه و «جوهر احساس» آنها نشات گرفته است - جلوه کند...

رفعتی چونان نفخ روح در جسد بی‌جان، و همانند حس باصره در چشم کور و چونان سرشت «نطق» در پاره گوشت متحرکی بنام زبان... که به کلام، حیات و روح می‌بخشد.

هم‌اکنون اگر ما بمنظور این تحقیق آماده و مهیا گردیم، و برای آن استقامت و جدیت و آمادگی شایسته را برگزینیم...، حال آنکه زبان، زبان خودماست، و قوم، نیاکان خود ما هستند، و ذوق‌ها و سلیقه‌ها نیز بطور غریزی در اعماق طبایع و زوایای وجود ما به‌ودیعت نهاده شده‌اند، و سپس برطبق رهنمودهای همان ذوق‌های فطری، برای پژوهش به «سبک‌ها»ی مشخص شده و مناسب دست‌یازیم، و اسلوبهای سازگار با «شیوه تحقیق» را انتخاب کنیم... در این هنگام آنچه از نظر ما دور می‌نمود، نزدیک می‌نماید و آنچه که غامض جلوه می‌کرد، ساده و نزدیک، متجلی می‌گردد؟

بلندترین بلندیهای باشکوه، درخشان و روشن «شعر جاهلی» بر ما مکشوف خواهد شد... و در این صورت سخاوتمندانه آنچه را که از «اصالتها و ارزشها»ی بیان انسانی در خود نهفته دارد به ما می‌بخشد، منهای هرگونه خصوصیت و امتیازی برای زبان و لغت عرب...

پس در این «موقف» است که ما «شعر جاهلی» را به‌طور عینی و مجسم با دقیق‌ترین وجوه و ابعادش و با همه دشواریها و پیچیدگیهایش، و در جامعترین شکل‌ها و کاملترین صورتهایش، نمونه‌ای بارز و روشن، متبلور و ممثل از شعر می‌بینیم...

و اینهمه مسائل که در آنها یادی از، «شعر جاهلی» گردید... و نکاتی را که در این شعر «باب عظیمی» در وجود من گشود... از خداوند مسئلت

دارم به «حول و قوه» خود مرا یاری دهد، تا آن را کشف نموده و نمایان سازم و با اقامه برهان قاطع در سیر «تشخیص» آن از همه اشعار عرب که پس از آن پدید آمده‌اند، آن را مورد تایید قرار داده و از همین طریق اثبات کنم که «نفس ماهیت شعر جاهلی» دلیل کوبنده‌ای است بر صحت روایت آن... و نیز بنمایانم که عدم نسبت آن به شعراء زمان جاهلیت از سوی برخی از «رواة» افتراء و دروغی بیش نیست...

مخفی نماند آنچه راویان از «شعر جاهلیت» روایت نموده‌اند، و تا به امروز به ما رسیده، اندک است... قدماء از راویان خودشان از «شعر زمان جاهلیت» چیزی را نقل ننموده‌اند، مگر آنچه را که در اوائل قرن دوم هجری «ابو عمرو بن العلاء» روایت کرده است^۱... وی می‌گوید:

«من از اشعار زمان جاهلیت برای شما روایت نکردم، مگر اندکی از آن واگر می‌خواستم برای شما بسیار وایت کنم، می‌بایست «علم و شعر فراوان» بر شما عرضه دارم».

... در عین حال همین مقدار کم در دلالت بر آنچه که ما می‌خواهیم (یعنی تمیز و تشخیص شعر شعراء اهل جاهلیت از شعر کسانی که پس از ایشان آمدند و وجود خصائص وافی و فراوان بیان که موجب امتیاز بیان اهل جاهلیت می‌گردند)، انشاء الله کافی باشد.

در اینجا ممکن است کسی سؤال کند؟

به من بگوئید که چگونه و چرا بقاء شعر جاهلی به جهت این «منزلت» است که تو بر شمردی؟ و چگونه این موضوعی که تو گمان کردی از دید پیشوایان و زعماء علم بلاغت پیش از تو مخفی مانده بود؟ و چرا دانشمندان علم بلاغت آن را مورد تخطئه قرار داده‌اند و حال آنکه آنان هم از علم و دانش

۱- ابو عمرو بن العلاء بصیری (۷-۱۵۴ق) از قراء سبعه و گویند اصلاً ایرانی بوده است و در میان قراء سبعه از لحاظ کثرت اسانید و شیوخ قرائت کسی به پایه او نمی‌رسد... سید حسن صدر ابو عمرو را شیعه می‌دانسته و در تأیید ادعای خود می‌نویسد وی قرآن را بر سعید بن جبیر (که بدست حجاج بن یوسف ثقفی با وضع فجیعی بدشهادت رسید) قرائت کرد و سعید بن جبیر بدون تردید و بطور قطع شیعه و از مریدان و هواداران اهل بیت (ع) بوده است «مترجم».

خویش جز کشف و پرده برداری از «اعجاز قرآن» قصد دیگری نداشتند؟ و همچنین ایشان به «عصر نزول قرآن» از من و تو نزدیکتر بودند؟ و چه چیز موجب گردید که عقلهای بلیغه را از پیمودن «روشی» که تو پیمودی باز دارد؟ بنابراین تو جز برای ایجاد نزاع، برنخاسته‌ای و نسبت به اثبات مسئله «اعجاز قرآن» در دوران قدیم و روزگار جدید، توجهی نداری! و حال باید بدین پرسش پاسخ بگویم ولی مناسب می‌بینم در ورود به این مسئله داستان دیگری را نقل کنم، داستانی نه‌بطور تفصیل بلکه موجز، تا آنجا که حتی‌المقدور خللی در حکایت آن ایجاد نگردد و این دیگر برشونده این قصه است که تا می‌تواند غفلت را از خویشتن خویش رفع کند.



اهل جاهلیت :

کسانی که آنان را برای تو توصیف کردم و منزلت آنها را نسبت به «بیان» برشمردم...

و نیز چگونگی قدرت ایشان بر گرداندن بیان به وسیله زبانهایشان، و تمکن ایشان و چشیدن بیان با دقیق‌ترین حسی که در وجود و قلوبشان به‌ودیعت نهاده شده، و علم آنها را به‌اسرار بیان... و بالاخره درک ریشه‌دار ایشان در تمیز بیان آنچه که از سنخ کلام بشر است و آنچه را که از سنخ آن کلام نیست... اینها اهل جاهلیت هستند. کسانی که به‌زبان خودشان «کتابی» از آسمان بر آنها فرود آمد، کتابی که در «نشانه‌های خداوند» چونان «عصای موسی و شفابخشیدن به‌کور مادرزاد و مبتلا به‌بیماری پیسی^۱ در آیات و معجزات انبیاء سلف (حضرت عیسی) می‌باشد» کتابی که تلاوت آیات آن بر گوشهای ایشان، «برهان قاهره» بود بر اعجاز آن و آنها را ملزم می‌ساخت تا به‌نزول آن از آسمان بر قلب مردی از میان خودشان اعتراف کنند که وی از جانب خداوند فرستاده شده و بر آنهاست که از او پیروی کرده، دعوت و رسالتش را اجابت نمایند... و هرگاه نبوت وی را

۱- وابری الاکمه والایرص ... (سوره آل‌عمران / ۴۸).

مورد تکذیب قرار دهند، مورد «تحدی» قرار می‌گیرند تا مثل آنچه را شنیده‌اند «در نظم و بیان» بیاورند و براین تحدی در آیات بسیاری از آن کتاب اصرار و پافشاری شده است. ولی آنها تفاوت و امتیاز آن را نسبت به «بیان بشر» در «وجدانهای بی‌آلایش خویش» درک نمودند و برای نگهداری جانب حق و عدم تجاوز بدین حق مسلم و براساس «انصاف‌شان نسبت به بیان» به ناچار ترك معارضه نمودند ...

(تاریخ گواه است) که کینه‌توزترین آنها در خصومت و عناد، یکی پس از دیگری به دعوت پیامبر (ص) لبیک گفته و در برابر این واقعیت که این کتاب، کلام خدا است و این مرد، پیامبر خدا است، سر تسلیم و اقرار فرود آورده تا آنجا که هر روز و پشت سرهم تعداد مؤمنان به «آیین محمد (ص)» روبه‌فزونی می‌گذارد و در اندک زمانی مشاهده کردیم که هیچ خانه‌ای دیگر در اهل جاهلیت پیدا نمی‌شد مگر اینکه اسلام در آن داخل شده یا اینکه همه افراد آن خانه را دربر گرفته باشد؛ ایمان آنها به این درجه رسید که هر یک این طوق تعهد را به گردن خویش انداختند که: ایمانشان کامل نخواهد شد مگر اینکه همه تمایلات خویش را با «وحي» تطبیق دهند و به آن درجه نهایی از اعتقاد و تسلیم و خشوع نخواستند رسید مگر اینکه محمد (ص) - بابی هو و امی - در نزد آنها از خانواده و فرزندان شان عزیزتر و محبوبتر باشد ...

موضعگیرها، کردار و اعمال مسلمانان صدر اسلام، همه و همه دلیل صدق این مدعا است ...

بلغاء و زبان‌آوران ایشان و همه آنها که شایستگی «نقد کلام» را دارا بودند و «بچذوق بیان» داشتند، آیات نازل شده را حفظ نموده، تلاوت

۱- برطبق شواهد تاریخی بسیاری از مسلمانان صدر اول به خاطر تحت‌تأثیر قرار گرفتن اسلوب «نظم و بیان» قرآن، بد پیامبر اکرم (ص) ایمان آورده و مسلمان شدند. ماجرای پرشکوه ایمان آوردن «عهر بن الخطاب» بر اثر تلاوت آیاتی از قرآن مجید، توسط خواهر و شوهر خواهرش، از ماجراهای تنبیه‌آور و تکان‌دهنده ایست که مشروح آن در کتابهای تاریخ و از جمله همین کتاب «الظاهرة القرآنية» آمده است. «مترجم»

می کردند و نسبت به آنها متعهد می گشتند و چونان مردمان حریص و دلباخته و حسرتزده نزول پی در پی قرآن را انتظار می کشیدند... روز به روز، ماه به ماه، سال به سال تلاوت آیات قرآنی در نمازها و بر بالای منبرها آنها را بیشتر و بهتر و عمیق تر می ساخت و به عبودیت و خضوع گسترده تر در برابر خداوند وامیداشت، تا بدان مرحله که همه ایشان در برابر «ذکر خدا» و آنچه را که از جانب حق نازل می گردید، سر از پای نشناخته و حالت خشوع و خضوعی متعالی می یافتند؟

خداوند سبحان خشوع و فروتنی آنها را در برابر «آیات خدا» در ضمن آیه زیر تصدیق می فرماید:

«اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكُمُ الْهُدَىٰ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ»

«خدا بهترین حدیث را فرو فرستاد، کتابی متشابه که ثنای خدا در آن «مکرر» میشود از (خواندن) آن پوست کسانی بلرزد که از پروردگارشان می ترسند، سپس پوستها و دلهایشان با ذکر خدا نرم میشود. این هدایت خدا است که هدایت می کند بدان هر کس را که بخواهد و آن را که خدا گمراه کند او را هادی و راهنمایی نباشد».



... بالآخره جزيرة العرب» همانند کندوی زنبور عسل از زمزمه قرآن پیر شد و سامعه جاهلیت دیروز را به خضوع و اداشت، خضوع در برابر آنچه را که از آیات خداوندگار آفریننده، برای ایشان تلاوت می گشت، و زبانهای جاهلیت دیروز به فروتنی گرایید و بوسیله این قرآن، به عبودیت

۱- این نکته جالب توجه است که خداوند متعال روی این نکته تأکید می کند که قرآن کریم با زبان و لغت عرب نازل گردیده است: «انا انزلناه قرآناً عربياً» و یا «... بلسان عربی مبین...» (مترجم)

اعتراف کرد. بندگی پروردگاری که «لغت» ایشان را برای کلام ذات منزهاش، برگزید... جزیره العرب چونان اقیانوسی بوسیله‌ی ایشان از تکبیر و تسبیح و تهلیل موج برداشته و طوفانی شد...

در هر حال، ایستاده و نشسته در آنجا که بالا می‌رفتند و در آن وادی که فرو می‌آمدند، صبحگاهان و بهنگام عصر، شب هنگام و سحرگاهان تلاوت قرآن می‌نمودند...

سیره پیامبر (ص) خویش را پیشاوری خود قرارداد و از آن پیروی می‌کردند...

و کوتاه سخن اینکه :

از قلبها و نفوس و عقلا و زبانهای خویش پرده تاریک جاهلیت را برکنند و با زبانها و عقول و نفوس و قلب خود در نور اسلام داخل گردیدند...

و سپس قرآن با ایشان در هر سمنی به پرواز درآمد، همه مردم را، چه سیاهپوست و چه سرخپوست را به شهادت لاله الاالله و محمد رسول الله دعوت می‌کردند... در حالی که با خود این کتاب را (که بیان آن در قبال بیان بشر، معجزه بود) حمل می‌نمودند، کتابی که با زبان خود آنها نازل گردید^۱. کتابی که حجت و هدایت خلق بود^۲ و توده‌ها را از تاریکیها خارج ساخته و بسوی نور رهنمون بود^۳.

از جمله‌ی مسائل ایشان در این هنگام همان است که «ابن سلام» آن را در کتاب «طبقات فحول الشعراء»^۴ توصیف نموده است وی گفتار «عمر بن الخطاب» را پیرامون اهل جاهلیت نقل می‌کند :

۱- بلسان عربی مبین...

۲- هدی للناس...

۳- یخرجهم من الظلمات الی النور...

۴- قاسم ابن سلام هر وی خزاعی از بزرگان دانشمندان حدیث و لغت و فقه است که معروفترین کتابها و آثار وی «غریب المصنف» و «طبقات الشعراء»، «القرآت» و «الاموال» می‌باشد «مترجم».

«شعر، علم این گروه بود که هیچ علمی صحیحتر از آن برای ایشان نبود».

و سپس خود تعلیقه‌ای بر کلام عمر می‌زند:

«اسلام آمد و عرب را از شعر منصرف ساخت، و ایشان را به امر جهاد در راه خدا و گشودن فارس و روم مشغول کرد و از شعر و روایت آن غافل گردانید... آن گاه که اسلام گسترش یافت و فتوحات اسلام پیش آمد و عرب در شهرها استقرار یافت، روایت شعر را از سر گرفت... اما نتوانست دیوان مدون و کتاب نوشته شده‌ای را تألیف کند و از خود باقی گذارد، از اعراب عده‌ای بوسیله‌ی قتل و برخی دیگر با مرگ طبیعی از دنیا رفتند». ولی نباید سخن «ابن سلام» تو را فریب داده و چنین گمان بری اهل جاهلیت که خداوند بوسیله‌ی اسلام آنان را هدایت فرمود، شعر جاهلیت خویش را پشت گوش انداخته و در قبال آن ساکت و صامت (صم بکم) شده و همانطور که پرده‌ی جاهلیت را از زبانها و عقلهای خویش بر گرفتند، شعر جاهلی را نیز از اندیشه‌ها و دل‌های خود زدودند؟ نه!، چنین برداشتی باطل است و آن را نه تنها اخبار خود مردم جاهلی تکذیب می‌کند که اساساً منطق و سرشت بشری و تاریخ حیات انسانی با آن ناسازگار نمی‌باشد، بلکه در این زمینه بزرگترین و بالاترین لطمه‌ای که به شعر جاهلی وارد گردید این بود که قرآن کریم نه با اهتمام به آن که با بخشیدن کل اهمیت و همه‌ی اهتمام بدان، به مبارزه برخاست، پس بعد از اسلام و نزول قرآن، تنها بهره‌ی مردم عصر جاهلیت از انشاء شعر و سرودن قصائد نسبت به زمان جاهلیت و قبل از اسلام، کمتر گردید اما به آن مقدار که بتوانند بهنگام مشقت و سختی ناشی از طولانی‌شدن بررسی آیات قرآنی، بدان پناه برده و یا پس از فراغت از واجبات الهی و سنت نبوی با روی آوردن به آن، خستگی انداخته و استراحت نمایند، باقی ماند و این بود روش مردم عرب در صدر اسلام که فرزندان به اشعار جاهلی پدرانشان گوش فرا می‌دادند و ارتکازات، گنجینه‌ها و ادراکات و ظرائف بیان را که بر زبانهای آنها جاری می‌گشت، ادراک نموده و همه‌ی آن مرکوزات و ادراکات در طبایع ایشان

می نشست و پابرجا می ماند... و سپس چونان و پیرو سهای مسری به مسلمانان عجم و فرزندان ایشان انتقال می یافت...

و ملحض کلام در این باره آنکه اهل جاهلیت که به حوزة اسلام در آمده و به شرف این آئین آسمانی مشرف گردیده بودند، هر گاه در هر جا فرود می آمدند، با آنها «کلام الله حکیم» و بهمراه آن «شعر جاهلی» نیز فرود می آمد...

ایشان شعر جاهلی را مورد بررسی خویش قرار داده و به دیدگران می شناساندند و زبان مسلمانان غیر عرب را نیز با آن قوام می بخشیدند...

تا آن مرحله که «پژوهشهای شعر جاهلی» بعنوان پشتوانه و سرمایه روشنگری در جهت «کلام الله» شناخته گردید، زیرا تنها در صورت فهم صحیح شعر جاهلی است که میتوان به فهم راستین قرآن کریم رسید. و کافیست به منظور درک مصداق این واقعیت به گفته‌ی «شافعی»^۱ که مدتها بعد یعنی در قرن دوم هجری ایراد گردیده است توجه گردد، وی می گوید: «برای هیچ کس روا نیست که در دین خدا فتوا دهد مگر اینکه نسبت به کتاب خدا، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، تأویل و تنزیل، مکی و مدنی آن و آنچه را که از آنها اراده شده است، آگاه باشد... و پس از این نسبت به حدیث رسول الله (ص) و ناسخ و منسوخ آن بصیرت کامل داشته باشد و همانند آنچه را که از قرآن میدانند از حدیث نیز بدانند...

و همچنین نسبت به «لغت» و «شعر» آگاهی داشته و هر آنچه را که در مسیر فهم قرآن و سنت بدان نیازمندیم...

قابل توجه اینکه همانگونه که «شافعی» گفت، تنها شناخت شعر کافی نیست، بلکه باید نسبت به آن آگاهی و بصیرت کامل داشته باشد... و آنچه را که وی پس از یک قرن به آن توجه نموده همانست که در اول اسلام جریان

۱- وی محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن شافع مطلبی، مکنی به «ابوعبدالله» یکی از ائمه چهارگانه اهل سنت (ولادت غزه (فلسطین) ۱۵۰ ه.ق. - وفات ۲۰۴ ه.ق. شافعی دارای تألیفاتی است که مهمترین و مشهورترین آنها کتاب «الام» در زمینة فقد و در هفت مجلد نگارش یافته است... «مترجم».

بر آن منوال می گذشت :

... مسلمانان به فتوحاتی دست یافته و سرزمینهایی را داخل حوزه اسلام نمودند، شعر جاهلی ایشان نیز به همراهشان داخل کشورهای مفتوحه گردید، امتهای مختلفی به اسلام گرویدند و همانطور که در دایره اسلام داخل گردیدند، در حوزه عربیت نیز داخل شدند... و «بیان قرآن» چونان باران بر «نهاد» جدیدی باریدن گرفت پس از آن «بیان جاهلی» از طریق «شعر جاهلی» روایت گردید و بیان عرب متشکل از «صحابه و تابعین و فرزندان ایشان» با بیان صاحبان زبانهای گونه گون که در «عربیت» داخل گردیدند، ممزوج شد، از امتزاج آنها «بیان جدیدی» نشأت یافت که همواره نسل به نسل در حال تغییر و تبدیل و انتقال بود...

تفسیر به رأی

... سپی خورشید اسلام، با شور خاصی در سراسر گیتی پرتو افکند و شمال و جنوب و شرق و غرب جهان را فرا گرفت، از سوی شرق یعنی مرز «چین» گرفته تا غرب یعنی مرز «اندلس» و از شمال یعنی مرز «بلادروم» گرفته تا جنوب، یعنی تاهای کشورهای پهناورهندوستان...، زمزمه قرائت «قرآن عربی» در سراسر مرزهای سرزمینهای مسکونی «سیاره زمین» شنیده می شد و در هر قریه و شهری مسجد بنا گردید و صفوف «عباد الرحمن» به ساحت مقدس آن روی آورده و ازدحام نمودند، و منابر آن، جایگاه مسلمانان و دعوت کنندگان به سوی حق گردید و موقعیتی بس رفیع یافت. در هر مسجد حلقه‌ای از حلقات، مباحثات علمی تشکیل گردید و شیفتگان و طلاب علم بسوی آنها فراخوانده شدند.

عده‌ای قرائت قرآن را از «قراء» آن فرامی گرفتند، و برخی تفسیر آیات قرآن را تدریس می کردند و طائفه‌ای حدیث رسول الله (ص) را از «حافظان» آن روایت می نمودند، و دسته‌ای زبان عربی را از اساتید این

لغت یاد می‌گرفتند... و بعضی نیز «شعر جاهلیت» و «شعر اسلام» را از راویان آن اخذ می‌کردند. و همینطور گروه گروه در نواحی مساجد حلقه زده، اجتماع می‌نمودند، طوایف و گروه‌هایی از هر رنگ و نژاد و جنس و زبان، همگان در جستجوی دانش، از مجلس استادی به‌حوزه درس استادی دیگر نقل مکان می‌یافتند و جستجوگر علومی (که هیچ مسلمان قرآن خوانی خویش را از آنها بی‌نیاز نمی‌بیند) بودند...

آری در بازارهای ایشان شعراء برپاخاسته اشعار خود را می‌خواندند یا بوسیله اشعار خویش نسبت به برخی ابراز بیزاری و تنفر نموده و بعضی را هجو می‌کردند و در مقابل، راویان شعر، اشعار آنها را ضبط نموده و حفظ می‌کردند و مردم نیز یا می‌پذیرفتند و ساکت میشدند و یا اینکه منقاب گشته و به جدال و نزاع برمی‌خاستند.

وبالآخره همه نواحی کره زمین اعم از دیار عرب و عجم از صوت و زمزمه قرآن و زبان عربی پرگردید... مدت زمان طولانی بگذشت... و بذری را که شیطان کاشته بود (و همواره در میان پیروان همه ادیان می‌کارد) روبه‌رشد و نمو گذارد، مراء و جدال، کینه‌توزی و خصومت و عداوت در میان مسلمانان پدیدار گشت...

تفسیر به‌رأی و هوای نفس «کلام» را تکه و پاره کرد، نظرات گونه‌گون و عقاید مختلف در زمینه علوم متفاوت نشأت می‌گرفت، و در این هنگام اختلاف آشکار گردید و به‌سرعت روبه‌رشد گذارد، تا اینکه منتهی به جرأت و جسارت در دنیای اسلام شد... و زمانی این جسارت در اواخر دولت بنی‌امیه به‌مردی به‌نام «جعدابن‌درهم» رسید... وی مردی بود شیطان صفت و پیرو شیطانی خبیث‌تر که اعتقادات و مذهب باطل خویش را از مردی یهودی بنام «طالوت» گرفته بود.

۱- در تاریخ ادبیات عرب شواهد بسیاری از این دست موجود است، مانند هجوایاتی که میان «فرزدق» و «جریر» صورت گرفت، یا اشعار شعرای شعری همچون «هپاردیلی» و... به‌قول یکی از مورخان: ایرانیان گنجینه‌ای گرانها را از این راه در زبان و ادبیات عرب به‌ودیعت نهادند... «مترجم»

او قرآن را در موارد شناساندن ابراهیم به عنوان «خلیل الله» و موسی به عنوان «کلیم الله» و نظایر آن مورد تکذیب قرار میدهد و از جمله گفتار جسورانه «جعذبن درهم»^۱ پیرامون قرآن این است:

«فصاحت قرآن معجزه نیست و مردم عادی قدرت دارند مثل قرآن وحتى بهتر از آن را بیاورند» بعد «خالد بن عبدالله قسری» در سنه ۱۲۴ هجری در روز عید قربان او را به قتل رساند^۲... ناگفته پیداست که کلام «جعذب» هیچگونه ارزش تاریخی و برهان عقلی نداشته، گفته‌ای است زیادی، از مردی فضول و جسور و دارای خباثت اصل وریشه!...

روزها همچنان پی در پی می‌آمد و می‌رفت... حکومت بنی‌امیه منقرض گردید. و هنوز خلافت عباسی پایه‌های قدرت خویش را استوار ساخته بود که برخی از «عقول» به طریقی نسبتاً معقول در دایره فحش و کنکاش پیرامون «اعجاز قرآن» وارد گردید...

«ابو اسحق ابراهیم بن یسار نظام» که به عنوان زبان «معتزله»^۳ شهرت

۱- می‌گویند نخستین کسی که پیرامون قرآن جرأت اظهار نظر را یافت «ولید بن اعصم کوفی» بود که می‌گفت قرآن هدایت‌تورات مخلوق است، سپس «طالوت بن اخته» این گفته را از او گرفت و رواج داد، آن‌گاه «بنان بن سمان» پیشوای فرقه بنانیه که عقاید و آراء سخیفی ابراز داشته، پیرامون قرآن سخنان مبتذل و مضحکی را اظهار نموده، آن‌گاه نوبت به «جعذبن درهم» که می‌گویند مربی آخرین خلیفه اموی (مروان) بوده است رسید که برخی از مندرجات قرآن را مورد انکار قرارداد و اخبار گذشتگان از قبیل سخن گفتن حضرت موسی (ع) با خداوند را تکذیب نمود... «مترجم»

۲- نوشته‌اند: بنان بن سمان نیز بوسیله خالد بن عبدالله قسری به قتل رسید و خود خالد در سنه ۱۲۶ هجری وفات یافت «مترجم».

۳- فرقه معتزله، فرقه معتبری بودند در اسلام که در اواخر عصر بنی‌امیه ظهور کردند و تا چند قرن در تمدن اسلامی تأثیر داشتند، مؤسس این فرقه «واصل بن عطاء» از شاگردان حسن بصری (م ۱۱۰ هجری) بود. پیروان این فرقه را در فارسی «عدلی مذهب» نیز می‌گفتند. ظهور این فرقه در تمدن اسلامی باعث ایجاد یک نهضت و تحول بزرگ فکری شد و مسلمین را به علوم و فلسفه آشنا کرد، زیرا آنها برای اثبات عقاید و افکار خود از فلسفه استفاده می‌کردند و به مباحث عقلی و منطقی متوسل میشدند و روی همین اصل مورد کینه و بغض شدید اغلب فرقه اسلامی، مخصوصاً برخی از محدثین و اشاعره بودند، این فرقه در حقیقت بنیانگذار علم کلام در اسلام هستند. «مترجم»

یافته بود، بدین مهم پرداخت و دربارهٔ اعجاز قرآن آراء و نظریاتی را ارائه داد. وی چنین پنداشت که خداوند عرب را از معارضه و مقابله با قرآن منصرف ساخت، باینکه آنها قدرت و توانایی براین معارضه را داشتند... به گمان «ابواسحق» این انصراف از معارضه، خود معجزه می باشد اما اعجاز قرآن در نظر او عبارت است از خبرهای غیبی گذشته و آینده^۱...

این کلام نیز هیچگونه اصل و ارزشی ندارد و در آن چیزی به جز اضطراب و نسبت دروغ دیده نمی شود، آخر این کدامین کس است که اهل جاهلیت را از معارضه با قرآن عاجز و ناتوان ساخته و ایشان را وادار به سکوت میکند و گروه دیگری را در این معارضه وجدال آزاد می گذارد؟! و از جملهٔ این «عقول» (اندیشمندان) که به پژوهش پیرامون «اعجاز قرآن» پرداختند. عبارت است از «ابوعثمان جاحظ»^۲ که کتابی را تحت عنوان «نظم قرآن» تألیف نمود و در این کتاب بلاغت قرآن را در عالیترین مراتب آن باثبات رساند و همچنین پس از وی دیگران نیز به این مهم مبادرت جستند. اما تحقیقات آنها تنها بر محور اثبات باابطال مسئله «صرفه» دور میزد و برخی استدلالات پیرامون «بلاغت قرآن» و سلامت آن از الفاظ

۱- و از این نظر بنا به عقیده نظام، خود قرآن معجزه نیست و لذا وی برای اثبات اعجاز قرآن راه دیگری را برگزیده است... از علمای امامیه «سیده رتضی» نیز معتقد به «صرفه» بوده است، بدین مفهوم که خداوند علم را از کسانی که در صدد معارضه با قرآن بودند، سلب می نمود. «مترجم»

۲- جاحظ، ابوعثمان عمرین بحر، در شهر بصره از شهرهای عراق متولد گردید و همانجا نشو و نما نمود و به تحصیل علوم ادبی و اسلامی پرداخت و از بزرگانی چون «اصدعی» و «ابوعبیده» کسب دانش کرد و در دوره های خلافت مأمون، معتصم، واثق و متوکل در بغداد سکونت گزید و مدتی در عصر وزارت «عبدالمک زیات» از مقربان و نزدیکان وی گردید و پس از سقوط او به بصره مراجعت نمود و در همانجا در سنه ۳۵۵ هجری چشم از جهان فرو بست. او دارای تبحر کامل در علوم ادبی و کلامی بود و تألیفات وی بالغ بر دویست کتاب میباشد که تنها چند مجلد از آنها به طبع رسیده است.

کتاب «نظم القرآن» جاحظ از جمله آثار وی می باشد که به چاپ رسیده است.
«مصطفی صادق رافعی» در کتاب «اعجاز القرآن و بلاغه محمد» می نویسد تا آنجا که ما اطلاع داریم نخستین کتابی است که در این فن تدوین گشته است. «مترجم»

زشت و نامناسب و عدم تناقض در الفاظ و اشتمال آنها بر مفاهم دقیق و ظریف و بالاخره هر آنچه را که از «اخبار غیبی» در قرآن وجود دارد و برخی دیگر از موضوعاتی را که در همین رابطه به طور مبسوط در کتب «قدماء قوم» مشاهده می‌کنیم، و ما در گفتار گذشته «قول و نظر» خویش را درباره آنها بیان داشتیم.

سپس لجاج و جدل میان گروه‌هایی که بنام «متکلمین» شناخته می‌شدند، شدت و کثرت یافت... و فعالیت آنها تنها در محدوده نزع و جدال و زبان‌آوری، غلبه برهانی بر برهان دیگر و اقامه دلیلی به جای دلیل دیگر، خلاصه می‌گشت، تا زمانی که مسأله «اعجاز قرآن» به آن درجه از شدت و اهمیت رسید که می‌بایست شخصیتی راستین یعنی:

«ابوبکر باقلانی» (متوفی سنه ۴۰۳) به جهت رسیدگی به آن و در مقابل این گروه از متکلمین ساخته و پرداخته شود...

نخست، کسانی که از «حق و رشد» روی برتافته و آنرا بزه فراموشی سپرده بودند و دسته دوم آنها که در سیر یاری و نصرت حق با موانعی روبرو بوده، همواره در فشار و سختی و مغلوبیت بسر می‌بردند و این وضع به آنجا انجامید که «الحاد» در اصول دین راه یافت و ملحدان در مبادی مذهب غور نموده و در معتقدات مسلمانان ضعیف‌الایمان ایجاد شک کردند... تا آنجا که از برخی از نادانان ایشان نقل گردید که میان قرآن و پاره‌ای از اشعار معادله‌ای ایجاد نموده و بین آن و کلمات و گفتار دیگران توازن برقرار کرده و در نهایت «اشعار و گفتار» را بر قرآن ترجیح و برتری می‌دهند و این از ابتکارات ملحدان این عصر نیست، بلکه برادران ایشان از ملحدان قریش و غیر قریش از آنها پیشی گرفته و بزرگتر و بالاتر از گفتار ایشان را اظهار داشته‌اند.

با توجه به این مسائل، باقلانی^۱ شتابزده و سراسیمه، دلیرانه و بی‌باکانه

۱- برای نگهداری جانب حق و فضیلت، یادآوری این واقعیت ضروری است که قبل از «باقلانی»، «ابوعبدالله محمد بن یزید واسطی» که در سنه ۳۰۶ وفات یافت، کتابی پیرامون «اعجاز قرآن» نوشت و پس از او «ابوعیسی زمانی» (وفات سنه ۳۸۲) کتابی در اعجاز قرآن

به نگارش کتاب معروف خویش «اعجاز القرآن» پرداخت^۱. وی در حالی به چنین کاری دست یازید که اهل زبان عربی همان توده‌هایی بودند که ذوق و فهم بیان رابه‌همانسان که توصیف نمودیم داشتند، ذوقی آمیخته با خوی و سرشت و همراه با سلیقه‌های گونه‌گون.

اما همه این استعدادها و ذوقها و سرشتها مانع آن نگردید که منطق جدل رونق نیابد و مسلط نگردد و هر فرقه و گروهی «کلامی» را پذیرفته و بوسیله آن اظهار رأی و وجود کرده تا برهان خصم خویش را بکوبد، آنهم نه به‌منظور مبراساختن رأی و روشنی بخشیدن به‌نظر و یا بررسی حق، بلکه فقط برای غلبه‌ی بر رقیب و مغلوب ساختن دشمن!

خداوند متعال از «ابوبکر باقلانی» راضی و خشنود باشد که بحق در کتاب خود «خیر وبرکت فراوان» جمع‌آوری نمود و بافطرت سلیم خویش ابوابی را گشود که پیش از وی بسته بود و از وجوه بلاغت حجابهایی را برگرفت و پرده‌هایی را بالا زد.

لکن وی ناخودآگاه در این زمینه لغزید، لغزشی که پس از آن آثار پیایی‌ای را به‌دنبال داشت، ولی منظور او صرفنظر از این لغزش، همان هدفی بود که من به آن رسیدم...

در حقیقت «باقلانی» راهی پیمود که او را به‌خلوص و درخشندگی «مسئله اعجاز» نزدیک ساخت و در این هنگام «شعر جاهلی» را در پژوهش «بیان عرب جاهلیت» اصل و اساس قرار داده و آن را الگو و تبلور خصائص بیان بشری دانست.

«باقلانی» (رضی‌الله عنه) با وجدان روشنگر خویش دریافت که خصائص «بیان قرآن» با خصیصه‌های «بیان بشر» در شکلی بنیادی باهم فرق دارند وی در کتاب خود بصورتی بارز به این مسئله پرداخته و به

تألیف نمود. البته کتاب «اعجاز قرآن» باقلانی از مهارتی خارق‌العاده و قدرت کامل در بسط کلام و پژوهش برخوردار است که تا آن زمان کتابی بدین پایه و در این سطح بالا نگاشته نشده بود. «مترجم»

نظرات اندیشمندان پیش از خویش و نزاع متکلمین گذشته و معاصر با خود و نیز فرورفتن خدانشناسان و ملحدان در اصول دین، اشاره می‌کند ... اما شیوه آنها در لجاجت و عناد و برتری جوئی و غلبه بر خصم، نتوانست باقلانی را از راه مثبت خویش بازداشته و او را در معرکه منفی بافی و رویه نویسی غرق کند و منهجی چونان «طرق و مناهج» ایشان را پیشه سازد ... باقلانی همچنان به کنکاش و پژوهش مبارک خویش ادامه داد ... و چرخ روزگار نیز همچنان می‌گشت تا زمانی که وی با این فاجعه‌ی عظیم برخورد که برخی از نادانان از باصطلاح متکلمین مزبور میان قرآن و پاره‌ای از اشعار معادله ایجاد نموده و بین آیات قرآنی و کلام دیگران توازن برقرار ساخته‌اند؟

تو می‌توانی کتاب باقلانی را فصل به فصل مورد مطالعه قرار دهی تا مصداق آنچه را که برایت بازگو نمودم اندر یابی ... تا آنجا و تا آنگاه که وی از «موازنه قرآن با برخی از اشعار» تحریک شده و به خشم برانگیخته گشته و به اثبات سفیهانه بودن این «موازنه» می‌پردازد و سپس در اواسط کتاب خویش ترا دعوت می‌کند تا همراه و هم‌آهنگ با او به بررسی فراز-های زیبایی از اشعار «امروء القیس» بپردازی ... و همانگونه که خود در کتابش^۱ آورده است اشعاری که بدون تردید در سطحی والا و ممتاز از نظر «صورت، زیبایی و فصاحت» قرار دارند. و پس از آن این قصیده^۲ را پیش روی تو می‌گشاید، آن را مورد تفصیل و نقد قرار داده و «محاسن» قصیده را نفی و اثبات نموده و موارد «خلل» شعر و نقاط «ضعف» آن را برای تو توضیح میدهد. و همواره به شرح و بسط آن پرداخته تا از مفاهیم دقیق و مبانی غامض آن پرده برمی‌دارد ... و سپس با بیان زیر به کلام خویش در این باب پایان می‌بخشد :

«... برای تو بیان داشتم که این قصیده^۳ و نظایر آن در ابیات خود

۱- صفحه ۲۴۱.

۲- نخستین قصیده معروف شاعر شهیر عرب، «امروء القیس» ... «مترجم»

۳- قصیده امروء القیس ... «مترجم»

تفاوت بین و روشنی از نظر زیبایی و زشتی، سلاست (روانی) و انعقاد^۱ (پیچیدگی)، سلاست و انحلال، تمکن و استصعاب، تسهل و استرسال، توحش و استکراه^۲... دارند و در امثال و نظایر این قصیده نیز این تفاوت در سطحی که بتوانند در «محاسن و بدایع»، قصیده‌آمروء القیس با آن به‌منزاعه و معارضه برخیزند وجود دارد...» و پس از فراغت از این بخش، فصل اصیل و شریفی را می‌گشاید که در آن آیاتی از قرآن کریم را متذکر شده و در صدد است تا تو را بر بدایع^۳ و زیباییها و فصاحت و بلاغت نظم و بیان آیات مزبور واقف گرداند.

در این فصل بارزترین و نیرومندترین برهانی است بر اینکه اگر «باقلانی» بر طریقی که ما قبلاً یادآور شدیم، استقامت می‌نمود و همان راه را می‌پیمود به‌هدفی نائل می‌آمد که از محققان متقدم پیشی می‌گرفت و کوشش پژوهشگران متأخر را نیز تحت الشعاع قرار می‌داد!

اما او در این فصل تنها به بیان فضیلت آیات قرآنی چه از نظر لفظ و چه از جهت معنی پرداخته و خواننده را به ظرافت داستانهای قرآنی و ترتیب و انسجام ملایم و منظم آیات واقف ساخته است و توضیح می‌دهد که نظام آیات و سیستم حکم بر قرآن بدون هیچگونه تفاوت و تباین و اختلال، یکسان و هم‌آهنگ بوده و نمونه‌ی برتر و اعلائی است از نظامات کلامی^۴، و نیز تناسب آیات را در زمینه‌ی «بلاغت و ابداع» و نمونه بودن

۱- عقد الکلام یعنی سخنی مبهم و پیچیده گفت... و انعقاد در اصطلاح علم معانی بیان یعنی کلام معقد، پیچیده، مبهم و احیاناً نامفهوم. «مترجم»

۲- اصطلاحاتی است که در ادبیات عرب در مورد نظم و نثر، اشعار و فرازهای ادبی از جهت فصاحت و بلاغت، و بطور کلی زیباییها و زشتیهای سخن بکار گرفته می‌شود... «مترجم»

۳- بدع - بدعا، چیز نوظهور آورد، آغازید، ابداع کرد، ایجاد نمود و ساخت: البدیع از اسماء پروردگار است، بدیع السموات والارض، به معنی ایجاد کننده آسمانها و زمین... علم البدیع: علم معانی و بیان، علمی که بوسیله‌ی آن زیبایی و شکوه و بلاغت و جاذبیت و فصاحت کلام، مورد سنجش و شناخت قرار می‌گیرد «مترجم»

۴- اعجاز القرآن / باقلانی / صفحات ۳۰۳، ۳۰۵.

آنها را در جهت «سلاست و اعراب» و بطور کلی خصوصیت ممتاز آنها را با این «اسلوب و ترتیب» بیان داشته و در عین حال یادآور می‌گردد که کلام غیر قرآنی همواره در مجاری خویش مضرب و صرف آن در معانی دارای اختلال بوده و «تلون و تغییر و تنکر»^۱ و ناشناختگی در آن فراوان و دائمی می‌باشد...

وی سپس نمونه‌هایی از کلمات بدیع و مستحسن را برشمرده و به دنبال آن نمونه‌هایی از کلمات زشت و قبیح و مستهجن را پیش روی خواننده خود قرار می‌دهد و آن‌گاه از میان کلمات مستهجن لفظ باصطلاح مستنکر «مانند درهای درخشان» را انتخاب نموده و به عنوان مثال ذکر می‌کند^۲... در این فصل چیزی زائد بر آنچه را که برشمردیم، نمی‌آورد^۳.

«باقلائی» با گفتار زیر کلام خویش را پیرامون قرآن به پایان می‌رساند:

... و بر این اساس بحث خویش را در زمینه‌ی شناخت شرف، فضیلت و برتری کلام، کنار بنه و آن را معیار و مقیاس سنجش قرار داده.

کلامی که مسائل را می‌گشاید و قلبها را باز می‌کند و راه و مسلك را روشن و منور می‌سازد... کلامی که بالاترین و عظیم‌ترین بهره را از آن فرض و تقدیر نمائی، باز متوجه خواهی شد که باز هم بالاتر و والاتر است و فهم تو از درك حقیقت آن عاجز و ناتوان می‌باشد و به هر حکمتی از آن دست‌یازی و گمان بری برترین و زبده‌ترین حکمت‌های آن را کشف نموده‌ای، باز هم دائره آن گسترده‌تر و عظیم‌تر است.

پس آن کس که می‌خواهد بوسیله‌ی «شعر امر و القیس» با قرآن به معارضه برخیزد، از خررها شده و سرگردان، گمراه‌تر است و احمق‌تر.

۱- کلام نکره یعنی کلام ناشناخته و نامأنوس و نامفهوم و احیاناً مستهجن و زشت «مترجم»

۲- اعجاز القرآن / باقلائی / صفحات ۳۱۳ و ۳۱۴.

۳- اعجاز القرآن / باقلائی / صفحات ۳۲۱ و ۳۲۲.

از «هبنقه»^۱ می‌باشد؟ ...

ما در عین حال که بر همه گفتار باقلانی صحه گذارده و آنها را تصدیق می‌نمائیم، معتقدیم که وی تنها به این مسائل حق که هیچگونه شائبه‌ی باطل در آنها راه ندارد متعرض نگشته است، وی می‌گوید:

«قرآن کریم از اختلاف و تغییر و تبدیل خالی بوده و از هرگونه خلل و عیبی که مربوط به کلام انسان، می‌باشد پاک و مبرا است و نیز از هر آنچه که در ارتباط با ضعف استعداد های انسانها مطرح است (هرچند که قوای آنها استحکام داشته باشد و دلیل بر آنست که دیده آنها نسبت به بسیاری از حقایق کور است هرچند که چشمان بینا و باز باشد) منزه می‌باشد»^۲ لکن همه‌ی این مسائل حق بجز آن مسأله بنیادی می‌باشد که

۱- «احق من هبنقه»! اصطلاحی است که پس از گذشت دوران زندگی مرد بسیار احمق بنام «هبنقه» در عرب متداول گشته است.

هبنقه مردی بود از قبیله‌ی «بنی قیس بن ثعلبه» که از حماقتهای وی داستانهای نقل شده است، از جمله روزی گوسفندان قبیله خویش را به چراند، گوسفندان چاق را در مراتع و سرزمین‌های پر آب و علف می‌چراند! اما گوسفندان ضعیف و لاغر را از چرا و خوردن علف باز می‌داشت!

بدو گفتند وای ربتو! چرا چنین می‌کنی؛ پاسخ داد من چیزی را که خداوند اصلاح نموده، افساد نمی‌کنم و چیزی را که خداوند افساد نهوده اصلاح نمی‌نمایم:

لا افسد ما اصلحه الله ولا اصلح ما افسده»؟

داستان دیگری از حماقتهای وی چنین است:

گردن بندی از صدف و گوش ماهی و استخوان و خرمهره به گردنش آویزان کرده بود، از وی سبب این کار سؤال شد؟ پاسخ گفت به جهت اینکه اولاً بدینوسیله شناخته گردم، ثانیاً هیچگاه گم نگردم!

شب‌ی از شب‌ها خوابید و برادرش رگدن بند ر ابرداشت و به گردنش انداخت، هبنقه صبحگاهان بیدار گردید و گردن بند را به گردن برادرش دید و به او خطاب کرده و گفت:

ای برادر! تو منی پس من کی هستم؟ (الذنجذ / فرائد الادب / مادهٔ احمق / صفحه ۹۴۴)

«مترجم»

۲- خود قرآن کریم بر این نکته پای می‌فشرد که اگر این آیات از جانب غیر

خدا آمده بود، در آنها تغییر و اختلاف و کژی و عیب فراوان مشاهده می‌کردید. در

سزاوار است ما در پی آن باشیم، همان مطلبی که قبلاً مورد بررسی قرار دادیم، یعنی کشف «اصول و بنیادهای بیان» آن طور که بتوان با در دست داشتن آنها، فرق اساسی میان قرآن و بیان بشر را بدست آورد که هم‌اکنون مورد بحث نیست.

اکنون موضوع گفتگوی ما «شعر جاهلی» و مسائل مربوط به آن می‌باشد:

همانطور که یادآور شدیم موازنه میان شعر جاهلی و آیات قرآن کریم موجب خشم شدید باقلانی گردید و او را وادار ساخت تا به «معلقه‌ی امروء القیس» حمله برده و آن را هتک نموده تا «خلل و عیوب» نهفته‌ی در معلقه‌ی مزبور را کشف کرده و فرادید مردم قرار دهد؟ نه‌اینکه از اشعار امروء القیس ویژگیهای بیان عرب جاهلی را استخراج نموده و این واقع پرشکوه را بنمایاند که این ویژگیها هرچه باشند با خصائص بیان قرآن، متفاوت بوده و باهم فرق دارند.

و این لغزش طریق باقلانی سبب گردید تا پژوهشگران بعد از وی نیز به این لغزش گرفتار آیند و تا آنجا پیش روند که «کل شعر جاهلی» را بدین شکل!، مأخذ و منبع تحقیقات خویش گردانند؟

شگفت‌آور اینکه «شعر جاهلی» در نزد بلیغان و جمهور عامه مردم در سطح فرهنگ لغت و برهان لغت و شاهد علم نحو و... قرار گرفت، ولی آن‌گاه که ذکری از قرآن و اعجاز آن به میان می‌آمد آن را آماج تیرهای نقد و عیب‌جویی و بیان خلل در ابیات آن، قرار داده، در مقابل کلامی که از

آیه ۸۲ سوره نساء آمده است: **أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ** الْقُرْآنَ ، لَو كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا ... و نیز در سوره زمر، آیه ۲۸ می‌فرماید ، « وَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَرِيزِي عَوْجٍ اَسْعَاهُمُ يَتَذَكَّرُونَ ... » (مترجم)

هر گونه عیب و خللی پاک و مبراست»^۱. بنابراین در اینجا آنچه که باقی می ماند موازنه ایست که «عدل و طرف مقابل» ندارد و برای آنها همین دلیل کافی است که بگویند اینکه اهل جاهلیت به معارضه‌ی با قرآن بوسیله شعر یا کلام مبادرت نجستند، اقرار و اعتراف است که بدنبال آن الزاماً فضیلت و برتری این قرآن را بر شعر و کلام اهل جاهلیت به اثبات نمی‌رساند، و در این صورت باقلانی هیچگونه نیاز و الزامی به برگزیدن چنین شیوه و پیمودن چنین راهی نداشت^۲ مگر اینکه بگوییم آوای کریم نادانی از نادانان ملحد و زندیق مبنی بر موازنه‌ی میان «دو کلام» و ترجیح شعر جاهلی بر قرآن، چنین روش و شیوه‌ای را باقلانی تحمیل نموده است.

در اینجا نزاع دیگری وجود دارد و فصل دیگری از لجاجت و عداوت در برابر دیدگان ما گشوده می‌گردد و آن عبارت است از برقرار نمودن معادله میان شعر جاهلیت و شعر شعرای اسلام، ادامه‌ی جدال و ترجیح یکی از این دو بردیگری، فصل گسترده‌ای را در گستاخی و بی‌پروائی زبانها و کسب پیروزی و ریاکاری و اظهار وجود، در تاریخ ادبیات صدر اسلام می‌گشاید و در این رابطه شعر جاهلی مورد تحقیر فراوان قرار گرفت و عیوب و نواقص بسیاری در آن وارد شد... و در خلال این معرکه‌ها، گامهای خطرناکی در مسیر تجزیه و تحلیل و فهم «شعر جاهلی» برداشته شد، حقیقت آن زیر حجاب بهم پیچیده و زیر پرده غلیظی از غموض و ابهامات پنهان گشت و این غلظت و بهم پیچیدگی ابهامات به آن حد رسید که شعر

۱- و چنین کلامی وجود خارجی ندارد، پس چنین تقابل و معادله‌ای بدون عدل و طرف مقابل می‌باشد. «مترجم»

۲- مقصود نویسنده اینست با توجه به اینکه عرب جاهلی از مخاصمه و مناظره با قرآن بوسیله شعر یا کلام خویش باز ایستاد، و موازنه‌ای برقرار نشد، پس ایراد عیب و خلل و نقص نسبت به قرآن در ازاء کلامی که هیچگونه عیب و نقص ندارد، در حقیقت معادله‌ای است منهای عدل... بنابراین ضرورتی ایجاب نمی‌کرد تا باقلانی سراغ شعر جاهلی یا معلقه‌ی امرؤ القیس رفته و عیوب و خلل و نواقص آن را استخراج کرده و از این راه موازنه‌ای میان آن و قرآن ایجاد نموده و اعجاز قرآن را بدین طریق اثبات نماید... «مترجم»

جاهلی را در معرض تشنت و نابودی قرارداد و درزمینه‌ی روایت، اختلالاتی چه از نظر زیادی و نقصان و چه از جهت تقدیم و تأخیر به آن عارض گردید و حتی حقائق آن، آن‌چنان دچار اختلاط شد که برای هر عیبجوئی سهل و آسان می‌نمود تا آن را برطبق میل و مراد خویش تفسیر و معنا کند... لکن با همه این احوال «شعر جاهلی» همچنان در مستوای فرهنگ زبان و معدن شواهد لغت و نحو و بلاغت باقی ماند...

و آه که چه بلایا و مصائبی که بر سر این شعر وارد نشد!!

... به هر حال، بدین منوال زمانها و عصرها از پی هم آمدند و رفتند... و چرخ روزگار بر این پایه مصیبت‌بارتر و شنیع‌تر از آن بگشت... تا ما را با همه‌ی آن فاجعه‌ها به عصر جدید متصل ساخت، عصری با زشتترین فضیحت و رسوائی... روزگاری که استعمار غربی مهاجم و متجاوز بر مدارس و مراکز علمی و تحقیق ما «شیوه» ای را تحمیل نمود که برپایه صحیح و اصل استواری قرار نداشت. و در نهایت به تضعیف کینه‌توزانه «پژوهش-های عربی» منجر گردید، تضعیفی که نمی‌توان در کل زبانهای جهان (که جوانان در مراکز آموزش بر حسب تفاوت درجات، آنها را فرامی‌گیرند) نظیر و مانندی برای آن جستجو کرد!؟

سپس رسوائی به درجه‌ای شگفت‌آور و ناگواری رسید، یعنی پس از گذشت سالها «لغت عربی» از محدوده همه‌ی علوم و فنون باشیوه حساب شده‌ای حذف و عزل گردید و روزی پیش‌آمد که نونهالان و جوانان، لغت و زبان مادری خویش را به‌عنوان يك «درس مشخص» و محدود و مرز-بندی شده فرامی‌گرفتند، درسی که با آن مرزها و حدود حساب شده و تبه‌کارانه، براندایشه و استعداد جوانان، به‌ویژه جوانان مرفه، فوق‌العاده ثقیل و دشوار می‌نمود^۱.

۱- و در نتیجه نسبت به زبان خود (یعنی زبان ملی و مذهبی‌شان) ابراز انزجار و تنفر می‌نمودند؟ «مترجم»

شیطان آن گاه طالع گردید که در (کشورهای عربی) در دانشگاهها بسوی جوانان گشوده گشت و آنها با آن کیفیت فراگیری لغت و سهل و حقیر شمردن زبان خویش، وارد دانشگاه شدند...

در این هنگام بود که «فتنه شعر جاهلی» و تشکیک در صحت روایت آن آغاز شد و «قرن شیطان» نیز از همین تاریخ شروع شد؟ فتنه و شر و ایجاد تردید نسبت به شعر مزبور دامنه‌ی گسترده‌ای یافت و کم‌کم گسترده‌تر و دامنه‌دارتر شد تا بسوی صفحات جرائد و مجلات و روزنامه‌ها بال‌گشود و مورد نفی و اثبات و بالاخره سوژه داغ روزنامه‌نگاران قرار گرفت، تا آنجا که نه تنها «شعر جاهلی» بلکه کل «لغت قدیم» ماده و عنصری برای ریشخند و مسخره‌هاستنه‌زاء مسخره‌کنندگان و تحقیر و خرده‌گیری و نکته‌سنجی و ظریفه‌گویی ادباء و نکته‌سنجان، واقع شد حتی به‌ندرت می‌شد کسی را یافت که بر محافظت و سلامت لغت (ولو از باب رفع تکلیف) نه‌کمتر و نه‌زیادتر، مبادرت ورزد.

اصلاح پایان امت اسلامی، به‌اصلاح آغاز آن!

... این بود تاریخ کوتاهی پیرامون عوامل و انگیزه‌هایی که مرا از دیرگاه در آستانه «شعر جاهلی» متوقف ساخت...

سپس میان دانشمندان علم بلاغت و شیوه‌ای را که من کشف نموده و بیان داشتیم، حایلی بوجود آمد و حال آن‌که بر آنها و ما ضروری و لازم می‌نمود که در رابطه با پژوهش پیرامون «اعجاز قرآن» شیوه‌ای را برگزینیم، پژوهشی که صحیح و پیراسته‌ی از آفات باشد.

آری این بود تاریخ فشرده و بسیار مختصری فرادید کسانی که در عصر جدید می‌خواهند از آن پیروی نمایند... در عصری که «شعر جاهلی» چونان بازیچه‌ای در دست هر کسی که به‌هر حال زبانی دارد و با آن سخن

می‌گوید، قرار گرفته و سایه‌ای از ظلمت و اندوه و تأسف بر تحقیقات محققان جدید دانشگاهی و غیر دانشگاهی افکند، آن‌گاه که فی‌المثل یکی از این پژوهشگران شعر مزبور را مورد بررسی خویش قرار می‌دهد، شعری که به‌هنگام رسالت پیامبر (ص) و فروفرستادن پروردگار قرآن را بر نبی خویش بر آن بیان، نوری بود که تاریکیهای جاهلیت توسط آن روشن می‌گردید و اهل جاهلیت چونان اعتکاف بت پرستان برای بت در برابر «بیان آن» معتکف گشته و در مقابل آیات آن خاشعانه سجده نمودند که هیچگاه در برابر بت‌های خویش این چنین خاضعانه پیشانی به زمین نمی‌ساییدند، در حقیقت آنها قبل از آنکه پرستشگر بت باشند، بیان را عبادت و پرستش می‌نمودند؟

ما در تاریخ جاهلیت شنیده‌ایم که احیاناً بعضی افراد بت‌ها را استخفاف نموده و کوچک شمرده‌اند، اما هیچگاه نشنیده‌ایم که احدی از اهل جاهلیت نسبت به «بیان» خویش جسارتی روا داشته باشد؟!

و حال مقتضی و سزاوار است تا خواننده گرامی جمع‌بندی آنچه را که من در پی آن بوده و به‌منظور اثبات آن دلیل و حجت اقامه نموده و کوشش خویش را در سیر کشف «شیوه‌ها و سبکهای» آن بکار گرفته‌ام، بداند. جان سخن و مطلب من مربوط به «ویژگیهای بیان در قرآن کریم» و «خصائص بیان بشری» با همه اختلاف و گوناگونی زبانها، می‌باشد، اینکه مبدأ و مخرج آن به‌جز مخرج و مبدأ این است... و نیز: «شعر جاهلی» ماده اصلی و عنصر نخستین پژوهشهای اولین بوده، زیرا قرآن به‌زبان عرب نازل گردیده و کسانی که قرآن برایشان فرو فرستاده شده و سپس مورد «تحدی» قرار گرفته و از آوردن بمانند قرآن عاجز و ناتوان مانده‌اند، اهل واصحاب این شعرند و مفتون آن و مجذوب در برابر بیان آن!!

و این بیان بابی است غیر از بابی که «باقلائی» آن را گشوده است و پیشوای بلاغت یعنی «عبدالقاهر جرجانی» (متوفی سنه ۴۷۴) در دو کتاب خود «دلائل الاعجاز» و «اسرار البلاغه» آن را پی گرفته‌اند... و

سپس ابداعات و ابتکارات آن را گسترده و زیادیها و نقصانهائی بر آن وارد گشته است...

همه‌ی این کوششها و دق‌الباب این باب پس از بسته شدن بابی است که ما آن را مورد بیان و تفصیل قرار دادیم و به عقیده ما شایسته بود «باقلائی» و «عبدالقاهر» آن در را زده و آن باب را می‌گشودند. و اگر امروز ما بتوانیم با توفیقات الهی این «دعوت و رسالت» را برای اهل زبان عربی به‌تمام و اکمال رسانیم پیروزی روشن و «فتح‌مبین» و بزرگی را نه تنها در تاریخ بلاغت عربی که در تاریخ بلاغت انسانیت، بدست آورده و نیز «عقل جدید» را که در شناخت و معرفت «اعجاز قرآن» همواره پویای رضایت و اطمینان و اقناع می‌باشد، راضی و قانع نموده‌ایم...

و تنها این از آثار مثبت تکمیل شیوه ما نخواهد بود که روش ما در زمینه اتمام و اکمال، وسیله‌ای را در دست حق پرستان از اهل اسلام قرار می‌دهد که همانند آن را نخواهند یافت، وسیله‌ای که گشودن دشوار با بدعوت بسوی قرآن را، سهل خواهد نمود، دعوت مردم به سوی کتاب خداوند، کتابی که نزول آن به زبان عرب اختصاص یافته و آن را به همین لسان «ذکر»^۱ همه‌ی عالمیان قرار داده و در عین حال همین کتاب را «هدایت»^۲ برای همه‌ی بشر، عرب و عجم گردانیده است...

با عنایت به آنچه که در مسیر این «شیوه» بر شمردیم در شکلی روشن «فتنه‌ی ترجمه قرآن» نیز از ریشه، راه بطلان را می‌پیماید، زیرا بشری که نتواند با «زبان و لغت» خویش که نثر و شعر آن را ابداع نموده، بیانی

۱ - اِنَّا نَحْنُ نُزَّلْنَا الذِّكْرَ ... (سوره حجر / آیه ۹) - يَا أَيُّهَا الَّذِي

نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرَ ... (سوره حجر / آیه ۵) ... اِنَّ هُوَ الْاَلَّذِي كُرِّ لِّلْعَالَمِيْنَ .

(سوره یوسف آیه ۱۰۴) «مترجم»

۲ - ... اَنْزَلَ فِيْهِ الْقُرْآنَ هُدًى لِّلنَّاسِ ... (سوره ی بقره آیه ۱۸۵)

- بِصَافِرٍ لِّبَنَاتٍ وَ هُدًى وَ حَمِيَّةً ... (سوره ی قصص / آیه ۴۳) «مترجم»

چونان بیان قرآن آورد و نفس تلاوت و برخواندن آن دلیل بر آنست که قرآن بیانی است مفارق و مختلف با بیان بشر، به راستی که سفاهت و حماقت بسیار لازم است که شخصی ادعا کند توانایی ترجمه‌ی قرآن را دارا می‌باشد و قدرت دارد در ترجمه‌ی خویش خصیصه و ویژگی بیان قرآنی را در سطح امتیاز آن با بیان بشر بیاورد.

پس هنگامی که آوردن مانند قرآن در طاقت و قدرت احدی نباشد، برای این ترجمه نیز معنی و مفهومی نخواهد بود. این ترجمه، قرآن را در حد کلام بشر تنزل خواهد داد و همانند سایر سخن‌ها مشحون از اضطراب و تخلف و دوری از معنای اصلی خواهد بود... و در این صورت دیگر نه «آیه و نشانه‌ای» در آن یافت خواهد شد و نه برهان و حجتی برای احدی از عالمان می‌باشد.

و نیز چنین ترجمه‌ای برای هیچکس موجبی را بر نمی‌انگیزد تا بدان ایمان آورد، هر چند که این عدم ایمان برخلاف علم و اعتقاد وی باشد. مگر اینکه از قبل ایمان آورده باشد که قرآن کتابیست آسمانی و از جانب خداوندگار فرو فرستاده شده است و این درست برعکس مضامین آیه‌ی قرآنی می‌باشد که می‌گوید «بیان» قرآن دلیل قاطعی است بر اینکه آن از سنخ کلام بشر نیست، کتابیست نازل شده از آسمان و کلام «رب العالمین» می‌باشد، کلامی که تعبداً ما را به تلاوت و قرائت آن فرمان داده است... و بالاخره «بیان و کلامی» که رسول خدا (ص) پیرامون کتابت و قرائت آن چنین می‌فرماید:

«کسیکه قرآن را با مهارت بنویسد با بزرگان و ابرار از نویسندگان قرآن محشور خواهد گردید، و کسیکه قرآن را با لرزش و لکنت زبان می‌خواند و براو سخت و دشوار می‌باشد، خداوند به وی دو پاداش

۱- یعنی ترجمه قرآن سبب ایمان و اعتقاد او نگردیده است، هر چند که این علم و ایمان را از جای دیگر و براساس موجب و دلیل دیگری بدست آورده باشد... «مترجم»

خواهد داد.^۱

«کسیکه حرفی از کتاب خدا را بخواند به او يك «حسنه» پاداش داده خواهد شد، حسنه‌ای که ده برابر امثالش دارای ارزش می‌باشد. نمی‌گوییم «الم» يك حرف می‌باشد. لکن می‌گوییم الف يك حرف، لام حرفی دیگر و میم حرف سوم است!»^۲

و گذشته از اینهمه. آرمان و امیدمان این است که خداوند برای نقطه پایانی نخستین این «امت» فضیلتها، برتریها و کرامتهایی را ذخیره کرده باشد که به فضل و عظمت نقطه نخستین این «امت» اضافه گردند. بوسیله این قرآن گوشهای ناشنوا و چشم‌های کور و نابینا، و قلبهای بسته و قفل شده‌ای را باز گرداند... و مردم را با نور هدایت‌های قرآنی از گمراهی و ضلالت نجات بخشیده و ایشان را از پیروی توطئه‌های شیطانی به گام نهادن در صراط مستقیم رهنمون و بسیج فرماید که خود در کتاب عزیزش خطاب به پیامبر گرامی (ص) اینچنین فرموده است:

«وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَا كَبِيرُونَ»^۳

«و بی‌گمان تو ایشان را به راه راست می‌خوانی و بدون تردید آنها که به آخرت ایمان نمی‌آورند، از راه (مستقیم) عدول کرده‌اند». و نیز بدین آرزو که آرمانها و مسائل کشف نشده، بدست افرادی از امت اسلامی آخر الزمان، برآورده و مکشوف گردد.^۳

۱ الماهر بالقرآن مع السفارة ، الكرام البرره ، والذى يقرأ القرآن وتتمتع

فيه ، وهو عليه شاق ، له اجران .

۲ - من قرأ حرفاً من كتاب الله فله به حسنة والحسنة بعشر أمثالها. لا أقول «الم»

حرف ولكن أقول الف حرف ولام حرف وآخر وميم حرف .

۳ - سورة مؤمنان / آیه‌های ۷۳ و ۷۴.

۴ - ما نیز به‌سهم خود آرزو مندیم که با بهره‌وری صحیح و راستین از موقعیت انقلاب اسلامی ایران آرمانهای امت اسلامی بدست فرزندان ملت ایران برآورده شود. انشاءالله...
«مترجم»

واموری که خداوند آنها را از امت نخستین اسلام پنهان نگاه داشت... و چه بسا که همان فصل امتیازی را که ما در عهق وجدانهای خویش میان بیان خداوند سبحان و بیان بندگانش از جنس بشر می‌یابیم هنوز مخفی و پنهان باشد.

«قل لله الحجة البالغة فلو شاء لهداكم اجمعين» بگو حجت بالغه از آن پروردگار است، پس اگر می‌خواست تمامی شما را هدایت می‌نمود... و خداوند «مالك بن انس» را مشمول رحمت و غفران بیکران خویش قرار دهد که می‌گفت:

«آخرین امت اصلاح نخواهد شد مگر به آنچه که اول آن اصلاح گردید».



بنابراین زمانیکه نخستین جامعه‌ی متشکل اسلامی اصلاح نگردید مگر با قدرت «بیان» پس آخر و نقطه‌ای پایانی این امت نیز روی صلاح و سداد را بخود نخواهد دید مگر با همان عامل و نیرو!

و سپاس خداوندی بر برادرم «مالك بن نبی» ارزانی باد که این موقعیت را به من ارزانی داشت و از من خواست تا مقدمه‌ای بر کتابش بنگارم... کتاب «الظاهرة القرنيه - پدیده قرآنی» و بدینوسیله برای من زمینه و فرصتی را فراهم نمود تا فصلی از «اعجاز قرآن» را که از بررسی آن وحشت داشتم برگشوده و بابی از «شعر جاهلی» را که همواره نسبت به کنکاش و پژوهش پیرامون آن به بیماری «تسویف و ماطله» و امروز و فردا کردن مبتلا بودم، بازگو نمایم...

ومن بدرستی میدانم که در این زمینه کوتاهی و قصور نموده و به اختصار برگذار نموده‌ام، هر چند که از بعدی دیگر ممکن است اطالۀ سخن داده و خواننده را گرفتار ملالت و خستگی کرده باشم، اما عذر من موجه است، چون اظهار رأی و نظر درباره «اعجاز قرآن و شعر جاهلی» نظر به ابهامی که در آنها وجود دارد، فوق العاده دشوار می‌نماید.

لذا همه سعی و کوشش و جهد خویش را در تحقیق و بررسی این دو زمینه مبذول داشته تا خاک و خاشاک پیرامون آن را زدوده و آن دو را از آسیب و خسارت، خالص گردانم...

واز خداوند سبحان مسئلت دارم این پژوهش ناچیز را برای من وسیله تقرب به ذات مقدسش گرداند، در روزی که :

«هر نفسی با خویشتن خویش به مجادله برخاسته و هر کس بدانچه عمل کرده پاداش تام داده شود و ایشان مورد ستم قرار نگیرند»^۱.

«والحمد لله وحده، ولا حول ولا قوة الا به، ولا فضل الا من عنده»

پایان

۱- ... کُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَن نَّفْسِهَا وَتُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا

عَمِلَتْ وَهُم لَآ يُظْلَمُونَ (سوره نحل / آیه ۱۱۴)